



صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران

معاونت سیاسی

اداره پژوهش های سیاسی

افول رهبری آمریکا در اقتصاد بین الملل



فرآورده های خبری و تولیدات پژوهشی در بخش های زیر قابل دسترس است:

– وب سایت خبرگزاری صدا و سیما (سرویس پژوهش) <http://www.iribnews.ir>

پژوهشگر: علی ظریف

فهرست مطالب

صفحه

عنوان

۲ مقدمه ■
۲ ریشه های افول قدرت اقتصادی آمریکا ■
۲ الف - شرایط داخلی
۴ ب - شرایط بین المللی
۷ بحران بدهی ها ■
۸ جمع بندی □



دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور نامتعارف آمریکا بارها از عملکرد خود در حوزه اقتصاد تعاریف مبالغه‌آمیزی کرده است. او که یک تاجر نیویورکی است با روش‌های مختلف عملکرد خود را بزرگ‌نمایی کرده و با به‌کار بردن صفاتی نظیر «فوق‌العاده»، «عالی»، «قوی‌تر از هر زمان» و «بسیار شکوفا» تلاش می‌کند خود را رئیس‌جمهوری توانا و کارآمد معرفی کند. با این حال طبق گفته تحلیلگران و کارشناسان حوزه اقتصاد و همچنین طبق اطلاعات و آمار و ارقام جدید، عملکرد اقتصادی ترامپ نه تنها تفاوت معناداری نسبت به دولت‌های پیشین ندارد بلکه پیش‌بینی می‌شود روند نزولی هم داشته باشد. درباره رابطه ترامپ با افول قدرت اقتصادی آمریکا، دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد. برخی از اقتصاددانان معتقدند که روند زوال آمریکا از قبل آغاز شده است و رأی مردم به ترامپ با شعار «دوباره آمریکا را با عظمت کنیم» به نوعی اعتراف دسته‌جمعی جامعه به افت اقتصادی آمریکا است. از نظر این دسته، ترامپ بیش از آنکه عامل افول قدرت آمریکا باشد، نشانه آن است. در مقابل برخی از تحلیلگران بر این باورند که قبل از به قدرت رسیدن ترامپ و در دوره اوباما، آمریکا وضعیت اقتصادی مطلوبی داشته اما سیاست‌های ترامپ مانند خروج از توافقنامه‌های بین‌المللی و دور کردن آمریکا از متحدان سنتی‌اش ضربه‌های جبران‌ناپذیری به رهبری و نفوذ آمریکا در دنیا وارد کرده است. از نظر این گروه، شخص ترامپ عامل زوال قدرت آمریکا است. دسته سومی هم هستند که نظری بینابینی دارند. آنها می‌گویند آمریکا اساساً رو به افول است و دونالد ترامپ عامل کاتالیزور و تسریع‌کننده این زوال شده است. با وجود اظهارات متفاوت اما همه کارشناسان متفق القول می‌گویند دوران افول رهبری آمریکا خصوصاً در حوزه اقتصاد با ظهور قدرتی جدید همچون چین فرارسیده و آمریکا در آینده نه چندان دور باید رهبری قدرت‌های نوظهور را بپذیرد.

ریشه های افول قدرت اقتصادی آمریکا

الف - شرایط داخلی

بازارهای مالی آمریکا پس از بحران ۲۰۰۷-۲۰۰۸ رشدی عجیب و غیرعادی را تجربه کرده‌اند؛ به نحوی که بیشتر ناظران از این پدیده به‌عنوان حباب در بازار بورس آمریکا که یکی از بزرگ‌ترین بازارهای دنیاست، یاد می‌کنند. علت این حباب‌ها تا حدی روشن است: اعتبار به‌شدت ارزان و نرخ‌های بهره‌ی به‌شدت پایین. این دو باعث شده‌اند که سفته‌بازان دسترسی راحت‌تر و ارزان‌تری به اعتبارات برای سفته‌بازی داشته باشند. از سال ۱۹۹۵ یک درصد جمعیت ثروتمند آمریکا حدود ۲۰ درصد از درآمد سالانه‌ی کشور را در اختیار دارند و ۵۰ درصد جمعیت کم‌درآمد جامعه، ۱۳ درصد از درآمد سالانه را دارند. این نسبت در اروپا برعکس است. برخی از کارشناسان معتقدند همان‌گونه که نرخ بهره‌ی منفی منجر به حباب مسکن در اوایل هزاره‌ی جدید شد، دوره‌ی طولانی‌مدت نرخ بهره‌ی منفی در سال‌های اخیر نیز منجر به شکل‌گیری حباب شده است؛

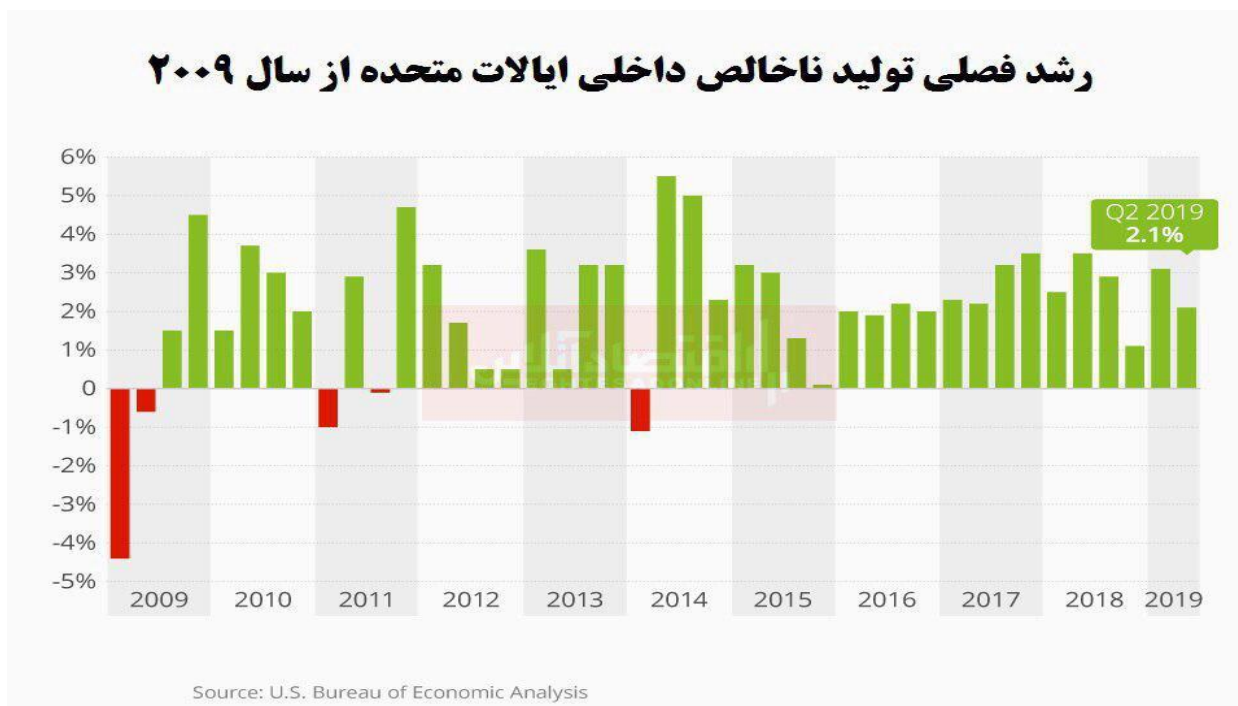
منتها حساب در همه چیز! اگر نرخ بهره‌ی فدرال رزرو خیلی کم باشد، ریسک تورم و تشکیل حباب به شدت بالا خواهد بود؛ اتفاقی که در سال‌های اخیر رخ داده است و باعث شده تا وضعیت نابرابری در آمریکا در مقایسه با اروپا نگران‌کننده باشد. در آمریکا از سال ۱۹۹۵، یک درصد جمعیت این کشور در حال ثروتمند شدن با هزینه‌ی ۵۰ درصد جمعیت - که کم‌درآمدها هستند - می‌باشند. در نهایت باید به این نکته اشاره کنیم که شرایط مذکور منجر به افزایش بدهی شرکت‌های برجسته و بزرگ آمریکایی به بیش از ۴۵ درصد GDP این کشور شده است. بدهی دولت آمریکا نسبت به دارایی این کشور در وضعیتی است که خالص ثروت دولت هم‌اکنون منفی است. این بدان معناست که ادامه‌ی استقراض آمریکا از جهان سخت‌تر خواهد شد؛ چراکه دارایی کافی برای پرداخت این بدهی عظیم وجود ندارد. بازنده‌ی رفتارهای نامعقول ترامپ در عرصه‌ی جهانی، اقتصاد آمریکا خواهد بود. تهدیدهای ترامپ اعتبار آمریکا برای حمایت از دلار به‌عنوان ارزی جهانی را تضعیف می‌کند. مطالعه‌ی جدید بانک مرکزی اروپا بیانگر این است که آمریکا بیشترین زیان را از جنگ تجاری با چین خواهد کرد و چین برنده‌ی این جنگ خواهد بود. دلیل اصلی این امر امکان جایگزینی بهتر کالاهای چینی در دیگر کشورها است. ترامپ معمولاً علی‌رغم تهدیدهای لفظی و رجزخوانی زیاد، امتیازهای سطحی می‌گیرد که ارزش بلندمدتی ندارند اما تهدیدهای او اعتبار آمریکا که بزرگ‌ترین داشته‌ی این کشور برای حمایت از دلار به‌عنوان ارزی جهانی است را تضعیف می‌کند. آمریکا برای سرپوش گذاشتن بر عقب ماندگی اقتصادی خود و مقابله با قدرت‌های نوظهور اقتصادی راحت‌ترین راه را انتخاب کرده است: «جنگ تعرفه‌ها».

جنگ تعرفه‌ها یا جنگ گمرکی که از آن با عنوان **Tariff war** یا **Customs War** نیز یاد می‌شود در واقع اشاره به سیاست ضدرقابتی جدید ترامپ در قبال رقبای اقتصادی آمریکا دارد و در جریان آن آمریکا در راستای کاهش توان رقابتی دیگر کشورها، روی کالاهای صادراتی آنها تعرفه وارداتی یا مالیات گمرکی سنگین وضع می‌کند تا در نتیجه قیمت نهایی آنها افزایش یافته و در نتیجه اقبال به خریدشان کم شود!

دونالد ترامپ می‌گوید عجله‌ای برای پایان دادن به جنگ تعرفه‌ای با چین ندارد زیرا وی این شرایط را حتی به نفع اقتصاد آمریکا می‌داند. به باور ترامپ این تصمیم باعث می‌شود سرمایه‌های هنگفتی به آمریکا وارد شود اما تحلیلگران اثرات این درآمدهای مالیاتی را بر آمریکا ناگوار می‌دانند و برخی کارشناسان هم آن را بیشتر به ضرر شهروندان عادی، بازرگانان و تولیدکنندگان این کشور ارزیابی می‌کنند. این اقدام ترامپ ممکن است با افزایش هزینه، فشار سنگینی را بر شرکت‌ها تحمیل کند. از طرف دیگر جنگ دو اقتصاد بزرگ جهان که بیشترین ارتباط تجاری را با هم دارند علاوه بر اینکه پویایی و تحرک هر دو اقتصاد را کم می‌کند، بر رشد جهانی نیز تاثیرگذار خواهد بود و باعث کاهش رشد و سرایت رکود اقتصادی به دیگر بخش‌ها و کشورها می‌شود. پژوهش‌هایی که به وسیله بانک فدرال رزرو نیویورک و دانشگاه‌های کلمبیا و پرینستون انجام شد نیز نشان می‌دهد فشار بار این تعرفه‌ها بر دوش مصرف‌کنندگان و بازرگانان آمریکایی وارد می‌شود که مجبورند کالاهای وارداتی را خریداری کنند. با این حال ترامپ معتقد است درآمد حاصل از افزایش تعرفه‌ها موجب می‌شود تا دولت آمریکا تولیدات بیشتری را از کشاورزان خود خریداری کند و برای دیگر بازارها بفرستد. به گزارش بلومبرگ تعرفه‌های ترامپ در سال پیش از انتخابات ریاست جمهوری باعث افزایش قیمت تجهیزات رایانه‌ای به ویژه تلفن‌های هوشمند، لپ

تاپ و دیگر کالاهای مصرفی می‌شود. اگر اقدام تعرفه ای ترامپ با مقابله به مثل چین روبرو شود شرایط برای صادرکنندگان آمریکایی هم سخت می‌شود. از این رو اقتصاددانان پیش بینی می‌کنند اقتصاد آمریکا دچار بحران و رکود می‌شود.^۱ امروزه، سنگینی سایه اعمال تعرفه‌ها و ادامه رکود جهانی، روی اقتصاد آمریکا افتاده که به دنبال آن، رشد تولید ناخالص داخلی این کشور، در سه ماهه دوم سال ۲۰۱۹، به ۲٫۱ درصد کاهش پیدا کرد. گفتنی است که این میزان روند کاهشی از ۳٫۱ درصد در سه ماهه نخست سال، باز هم دور از انتظار بود؛ زیرا وال استریت، برای فصل جدید، ۲ درصد رشد را پیش‌بینی کرده بود.

در نمودار ارائه شده، میزان رشد فصلی تولید ناخالص داخلی ایالات متحده را از سال ۲۰۰۹ مشاهده می‌کنید^۲:



ب - شرایط بین المللی

شاید دودهه پیش که هیچ‌کشوری توان رقابت با آمریکا را نداشت، واشنگتن می‌توانست با کشورها آن‌طور که ترامپ برخورد می‌کند، مواجه شود اما اکنون که قدرتهای نوظهور در تمامی ابعاد هژمونی آمریکا را به چالش می‌کشند، سیاست خارجی ترامپ با خلأ بزرگی مواجه شده است. شاید در داخل آمریکا، لغو کمک‌های مالی بین‌المللی و باج‌خواهی از متحدان سنتی، هواداران سفیدپوست اما کم سواد ترامپ را به وجد بیاورد اما استراتژیست‌های آمریکایی را به شدت نگران کرده است. برای آنان لغو این هزینه‌ها صرفه‌جویی نیست و به معنای عقب‌نشینی آمریکا از عرصه بین‌الملل و واگذاری این میدان به رقبای دندان‌تیز کرده است. اگر از ظرفیت اروپا صرف‌نظر کنیم، چین و روسیه رقابت شدیدی را برای یارگیری بین‌المللی آغاز کرده‌اند. نقطه تمرکز هر دو کشور بر آفریقا متمرکز شده است. کشورهای آسیایی و آفریقایی به این دلیل به سمت چین گرایش پیدا کرده‌اند که وام‌هایی که آمریکا از طریق صندوق بین‌المللی پول به کشورها اعطا می‌کند، بهره بالایی دارد و ورشکستگی بسیاری از دولت‌های در حال توسعه را سبب شده است. چین از این شرایط استفاده و این کشورها را جذب

۱ - (جنگ تعرفه ای آمریکا خسارت به بار می‌آورد یا غنیمت؟، خبرگزاری ایرنا، ۱۳۹۸/۲/۲۲)

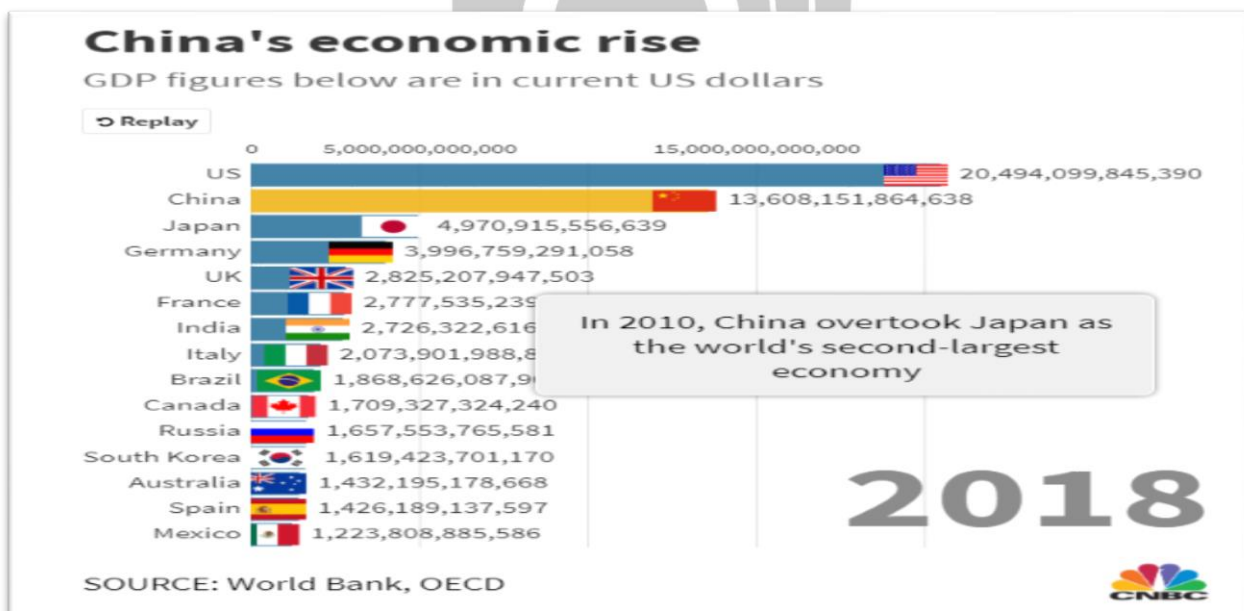
۲ - (اقتصاد آنلاین، ۱۳۹۸/۵/۸)

کرد. چین با دارایی خارجی بالغ بر ۶ بیلیون دلار (۶ هزار میلیارد دلار)، وام‌های کلانی به کشورهای آسیایی و آفریقایی برای توسعه زیرساخت‌هایشان پرداخت کرده است. بر اساس پژوهشی که برخی نهادهای آمریکایی داشته‌اند، اعتبارات چین به کشورهای در حال رشد آفریقایی به گسترش زیرساخت‌های این کشورها کمک رسانده و برای آنها سودآور بوده است.^۱ در میان اقتصادهای نوظهور، چین بزرگ‌ترین کشور تولید کننده جهان، بزرگ‌ترین بازار مصرف جهان، بزرگ‌ترین کشور پذیرنده سرمایه گذاری‌های خارجی و دومین سرمایه گذار بزرگ خارجی جهان است. در سال ۲۰۰۱ هنگامی که چین به عضویت سازمان جهانی تجارت در آمد رقم کل صادرات کالا و خدماتش با دیگر کشورهای جهان معادل ۴/۳ درصد کل صادرات کالا و خدمات در کل جهان بود که از این نظر در رتبه ششم جهان قرار داشت اما در سال ۲۰۱۵ این رقم به ۱۳/۸ دهم درصد کل جهان رسید که از این نظر اکنون در رتبه نخست جهان قرار دارد.

جهانی شدن اقتصاد چین را می توان به سه مرحله تقسیم کرد:



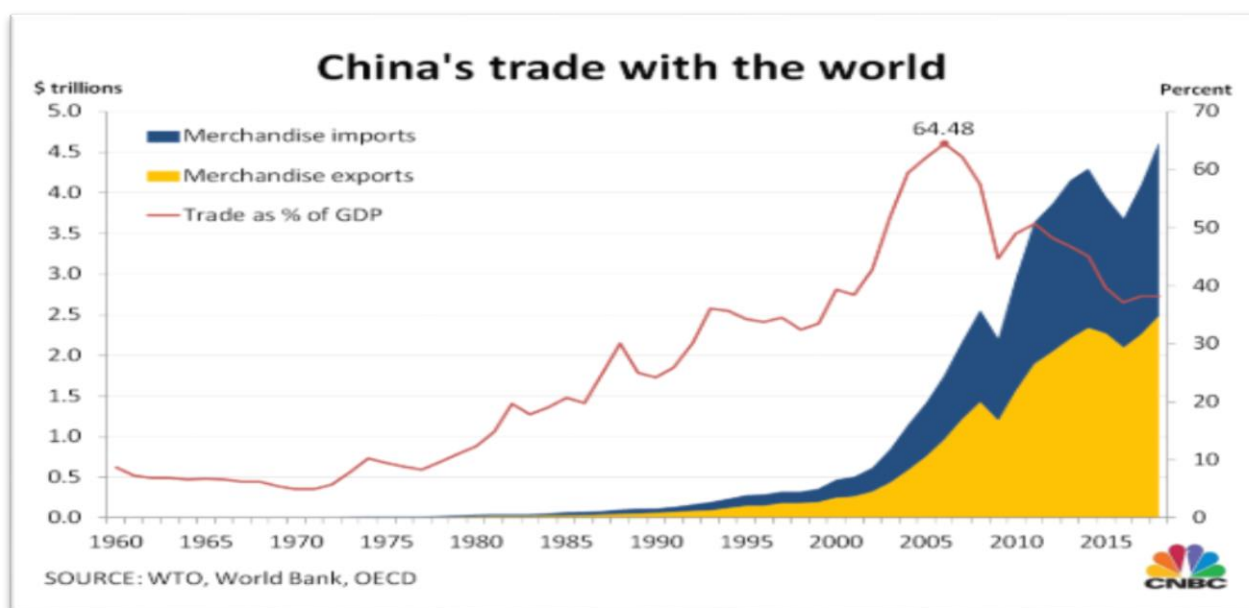
براساس گزارش بانک جهانی و سازمان همکاری‌های توسعه و اقتصادی، چین از سال ۲۰۱۰ از ژاپن به‌عنوان دومین اقتصاد بزرگ جهان پیشی گرفت. از آن زمان تاکنون این کشور در این رتبه بعد از ایالات متحده قرار گرفته است.



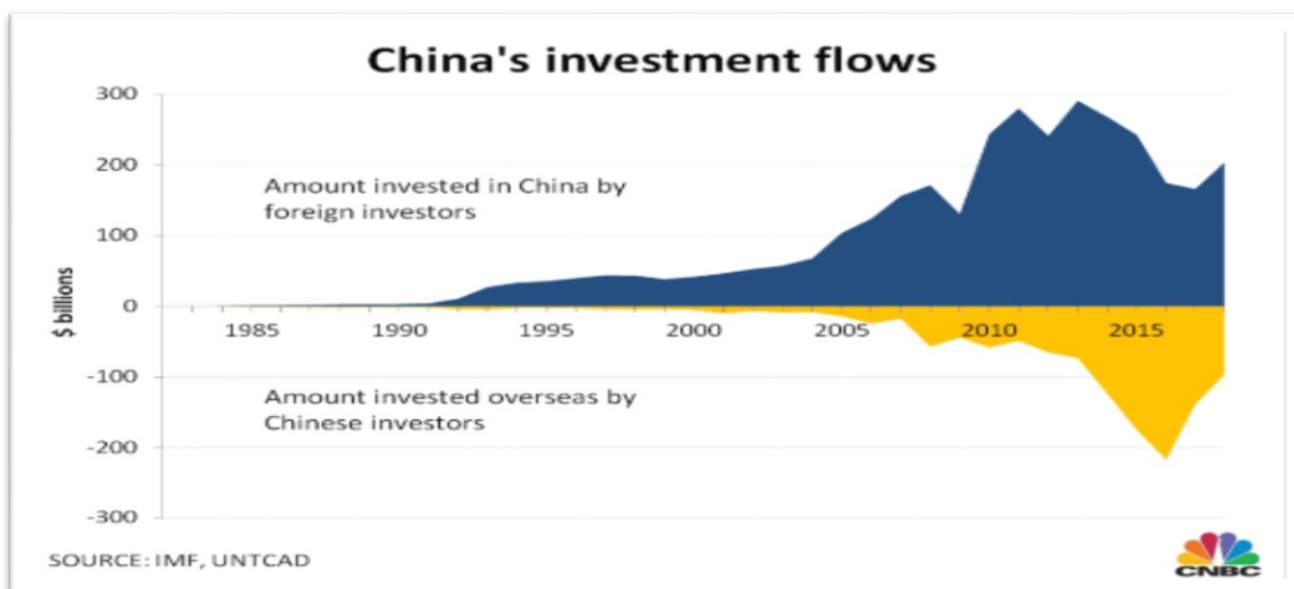
۱ - (روسیه و چین یار می‌گیرند، آمریکا باج، روزنامه فرهیختگان، ۱۳۹۸/۸/۲۶)

۲ - (چین بزرگ‌ترین قدرت اقتصادی جهان، موسسه فرهنگی و اطلاع رسانی تبیان، ۱۳۹۶/۵/۴)

مرکز پژوهش‌های اقتصادی و بازرگانی لندن پیش بینی کرد چین تا سال ۲۰۳۲ میلادی با پشت سر گذاشتن آمریکا نخستین قدرت اقتصادی دنیا می‌شود. بر اساس این گزارش انتظار می‌رود هند نیز با کنار زدن انگلیس و فرانسه، به جایگاه سومین اقتصاد بزرگ جهان برسد. طبق جدول لیگ جهانی اقتصادی که توسط مرکز پژوهش‌های اقتصادی و بازرگانی لندن منتشر شده است چهار اقتصاد بزرگ جهان در ۱۵ سال آینده چین، آمریکا، هند و ژاپن هستند. یکی از محرک‌های اصلی اقتصاد چین، شبکه گسترده کارخانه‌های آن بوده که همه چیز از اسباب‌بازی گرفته تا تلفن همراه را برای مصرف‌کننده سراسر جهان تولید کرده است. ورود چین به سازمان تجارت جهانی در سال ۲۰۰۱ به این کشور کمک کرد تا جایگاه خود به‌عنوان بزرگ‌ترین کارخانه و تاجر جهان جبران کند. در گزارش موسسه مک کینزی که ۱۸۶ کشور را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده، مشخص شده که چین بزرگ‌ترین مقصد صادراتی برای ۳۳ کشور و بزرگ‌ترین منبع واردات برای ۶۵ کشور بوده است.



علاوه بر تسلط بر تجارت، چین طی سال‌ها به نقش اصلی در جریان سرمایه‌گذاری جهانی تبدیل شده است. به گفته موسسه مک کینزی، از سال ۲۰۱۵ تا ۲۰۱۷، چین دومین منبع بزرگ سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در خارج از کشور و دومین دریافت‌کننده سرمایه‌گذاری داخلی بوده است.



■ بحران بدهی‌ها

افزایش چشمگیر بدهی‌های آمریکا از سال ۲۰۰۸ تاکنون، زنگ خطر ایجاد بحران مالی در این کشور را به صدا در آورد؛ بحرانی که دولت آمریکا در سال ۲۰۰۸ تجربه کرد و موجب فروپاشی موسسات بزرگ مالی و اعتباری آن زمان شد و تریلیون‌ها دلار خسارت ایجاد کرد. در حال حاضر کشور آمریکا با ۲۱,۷ تریلیون دلار بدهی، در صدر جدول بدهکارترین کشورها قرار گرفته است. بدهی آمریکا در حالی رو به افزایش است که از این میزان، مبلغ ۱۵,۹ تریلیون دلار آن بدهی عمومی و مابقی آن بدهی‌های خارجی این کشور است. اکنون باید پرسید کل دارایی‌های دولتی آمریکا چه قدر است؟ بر اساس گزارش سایت وزارت خزانه داری آمریکا، دولت این کشور در ۲ ماهه منتهی به سال ۲۰۱۹ تنها ۵,۸ تریلیون دلار دارایی دارد و این به این معنی است که در صورت فروپاشی اقتصادی در آمریکا دولت این کشور مبلغ ۱۵,۹ تریلیون دلار از بدهی‌های خود را نمی‌تواند تسویه کند، در حقیقت مردم آمریکا راهی برای دستیابی به اموال و دارایی‌های خود نخواهند داشت. ترس از تشکیل بحران جدید، موجب شد که آمریکا بر تمام قوانین تجاری خودنوشته پا بگذارد و شروع به وضع تعرفه بر روی کالاهای تجاری وارداتی کند. این تعرفه‌ها در حالی بر روی کالاهای چینی و اروپایی وضع شد که طی دوران ریاست جمهوری دونالد ترامپ، میزان صادرات این کشور ثابت مانده و هیچ افزایشی نداشته است، اقدامی که آمریکا را از سیاست اقتصاد باز جهانی خارج کرد تا با «درونگرایی اقتصادی» مانع از «فروپاشی بزرگ» شود. آنچه که تا امروز قدرت اقتصادی آمریکا را سرپا نگه داشته است، نه سیاست اقتصادی، نه توانایی مکتب لیبرالیسم در این کشور است بلکه پشتوانه «دلار» از اقتصاد این کشور موجب شده است این کشور سرپا بایستد. آمریکا با بهره‌گیری از قدرت دلار این ارز را به کالا تبدیل کرده است که هر زمان اراده می‌کند می‌تواند این پول را چاپ و به فروش برساند و از این طریق بخشی از بدهی خود را پرداخت کند و یا با جلوگیری از عرضه و تغییر در معاملات بورسی، اقتصاد خود را رشد دهد و اقتصاد کشورهایی مانند چین را تحت الشعاع قرار دهد^۱.

۱ - سراسیبی سقوط و پایان صدارت اقتصادی آمریکا بر جهان، خبرگزاری فارس، ۱۳۹۷/۱۱/۲

□ جمع بندی

بررسی معادلات اقتصادی و نمودارهای آماری نشان می‌دهد که توازن قدرت اقتصادی دنیا در حال تغییر است، تغییری که می‌تواند همان بلایی را بر سر کشور آمریکا بیاورد که بر سر اقتصاد انگلیس آورد و این کشور را از چرخه ابرقدرت اقتصادی جهان خارج کرد. رشد اقتصادی چین یکی از مهم‌ترین و شگفت‌ترین رویدادها در تاریخ معاصر جهان است. اینکه پرجمعیت‌ترین کشور جهان بتواند طی مدت ۳۰ سال از میانگین نرخ رشد ۱۰ درصدی برخوردار باشد، به «کارخانه جهان» بدل شود و بازارهای چهار گوشه سیاره زمین را از کالاهای خود پر کند، یک «معجزه» بزرگ اقتصادی است.

چین در ۴۰ سال گذشته پس از اجرای سیاست اصلاحات و درهای باز، به دومین قدرت اقتصادی دنیا تبدیل شده و توانسته است رشد سالانه بین ۹ تا ۱۲ درصد داشته باشد و از سال ۲۰۱۸ میلادی این رشد بین ۶ تا ۷ درصد متغیر بوده است. ارزش تولید ناخالص داخلی این کشور حالا به بالغ بر ۱۳ هزار میلیارد دلار رسیده است. سرانه تولید ناخالص داخلی که در سال ۱۹۷۹ میلادی ۲۰۰ دلار بود اکنون ۱۰ هزار دلار است و طبقه متوسط شرایط بهتری پیدا کرده است. در سال ۲۰۱۰ میلادی چین توانست با پیشی گرفتن از ژاپن به دومین قدرت اقتصادی دنیا تبدیل شود و کماکان یک سوم از رشد اقتصادی دنیا به چین وابسته باشد. چین همچنین در عرصه صادرات، ذخیره ارزی، تلفن هوشمند، کاربری اینترنت و فروش خودرو در راس دنیا ایستاده است. به معنی واقعی کلمه از نظر ناظران اقتصادی چین در یک دهه گذشته اصلی‌ترین موتور رشد و محرک اقتصادی دنیا نیز بوده است.^۱ این موفقیت بزرگ در حالی رخ داده است که آمریکا در چند دهه گذشته به لحاظ اقتصادی ضعیف و ضعیف‌تر شده است. آنچه قطعی به نظر می‌رسد این است که اکنون قدرت آمریکا در تمامی نقاط دنیا رو به زوال است و این امر منجر به تغییر در نقش جهانی آن می‌شود. با توجه به اینکه توانایی آمریکا برای مدیریت اقتصاد بین‌الملل در حال کاهش است، رشد اقتصادی رو به رشد چین پیامدهای منفی عمیقی برای تعادل استراتژیک چین و آمریکا به ضرر آمریکا به وجود آورده است.